

امنیت سوژه‌مبنا؛ در مسیر نظریه‌ای جدید از امنیت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۸

سلمان صادقی‌زاده*

چکیده

مقاله پیش رو برای نخستین بار انگاره امنیت سوژه‌مبنا را ارائه می‌کند و بر پایه آن می‌کوشد در مسیر طرح نظریه‌ای جدید از امنیت گام بردارد. این انگاره ناظر بر گذار به پارادایم فرهنگی امنیت است؛ پارادایمی که برآمده از ابرروندهایی مانند «تولد مفهوم سیاست سوژه»، «آغاز دوره مدرنیته متأخر»، «بازشناسی به مثابه نزاع کانونی جوامع جدید» و «فردی‌شدن تجربه امر جمعی» است. انگاره «امنیت سوژه‌مبنا» بازنمایی متفاوتی از «امر امنیتی» را صورت‌بندی می‌کند که ذیل آن نقطه ثقل امر امنیتی از سطح ساختارهای کلان اجتماعی و سیاسی به سطح سوژگی فردی و جمعی نقل مکان می‌کند، همچنین فرایند «امنیتی‌سازی» معکوس شده و افزایش ظرفیت‌های نهادی به منظور تحقق‌بخشیدن به وجود سوژه انسانی به نقطه عزیمت تحلیل امنیتی بدل می‌شود.

واژگان کلیدی: امنیت سوژه‌مبنا، پارادایم فرهنگی امنیت، سیاست سوژه، امنیت جامعوی، امر امنیتی.

* استادیار جامعه‌شناسی سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی salmansadeghi@gmail.com

1. Subject-based Security

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال بیست‌و‌چهارم ● شماره چهارم ● زمستان ۱۴۰۰ ● شماره مسلسل ۹۴

مقدمه

نوشتار حاضر بر آن است که در عصر جدید سه پارادایم امنیت‌پژوهی را می‌توان و باید از یکدیگر تمیز داد: پارادایم سیاسی امنیت، پارادایم اقتصادی امنیت و پارادایم فرهنگی امنیت. هرچند این تمایز^۱ ناظر بر تفکیک^۲ نیست اما بدون تمیز دادن این سه پارادایم نمی‌توان تغییر در نقطه ثقل مطالعات امنیت را درک کرد؛ تغییری که بیانگر تکوین پارادایمی نوین است که بیش از هر چیز با برآمدن «مدرنیته متأخر» در پیوند است.

امر مدرن در نتیجه کلان‌روندهای جهانی شدن به ساحت‌های مختلف امر اجتماعی و سیاسی راه یافته و عرصه جهانی را به نسبت‌های مختلفی متأثر ساخته است. به همین سان، تحول در امر مدرن، پیدایش درکی نو از امر نو را ممکن ساخته است و گذار به مدرنیته متأخر، با دگرگون کردن تجربه زیسته ما به تولد مفهوم «سیاست سوژه» انجامیده است. ویژگی کانونی دوره جدید، «بازاندیشگی»^۳ و نزاع کانونی آن «بازشناسی» است. فردی شدن تجربه امر جمعی با صورت‌بندی نوینی از «جامعه» همراه است که لایه نخست یا قاعده هرم زندگی جمعی را دستخوش دگردیسی کرده است. همچنین در لایه میانی که ناظر بر جامعه مدنی است با فرهنگی شدن جنبش‌های اجتماعی جدید و تمرکز بر حقوق فرهنگی روبرو هستیم. در لایه سوم یعنی در ساحت سیاست‌ورزی نیز شاهد جایگزینی «سیاست رهایی» با «سیاست زندگی» بوده‌ایم.

1. Distinction

2. Separation

3. Reflexivity

این عبارت تاکنون به «بازتابندگی» و «بازاندیشی» برگردان شده است. با این حال، متصور است که «بازاندیشگی» برداشت کامل‌تری از مفهوم مبدأ را منتقل کند.

در مختصات جدید معرفت‌شناسی سیاسی، معانی و دلالت‌های مفهوم «امنیت»، دستخوش تحولی پارادایمی شده اما این تحول هنوز صورت تثوریک به خود نگرفته است زیرا مفهوم امنیت همچنان واقعیت‌های اجتماعی - سیاسی پیشین را بازنمایی می‌کند. نوشتار حاضر با طرح این مدعا که جهان معاصر مقارن با پیدایش پارادایم امنیتی نوینی است و دلالت‌های معنایی این پارادایم جدید را می‌توان در مناسبات برآمده از «مدرنیته متأخر» جستجو کرد، انگاره نوین «امنیت سوژه‌مبنا» را پیش می‌کشد؛ انگاره‌ای که بازنمایی متفاوتی از «امر امنیتی» را صورت‌بندی می‌کند. در این صورت‌بندی جدید نقطه ثقل امر امنیتی از سطح ساختارهای کلان اجتماعی و سیاسی به سطح سوژگی فردی و جمعی نقل مکان می‌کند و تأمین پیش‌شرط‌های نهادی کنشگری اجتماعی به اولویت نخست سیاست‌گذاری امنیتی بدل می‌شود و با تحول در «رهیافت امنیت»، دوگانه واگرای امنیت و آزادی به دوگانه‌ای همگرا و مکمل بدل می‌شود. به بیان دیگر، ذیل انگاره «امنیت سوژه‌مبنا» تحقق دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی پیش شرط اصلی «امر امنیتی» و دایرمدار سازوکارهای تضمین امکان سوژگی است. همچنین فرایند «امنیتی‌سازی»^۱ (اصطلاحی که در مکتب امنیت‌پژوهی کپنهاگ و در نظریات باری بوزان، ال‌ویور، چپ دوایلد و حتی بیل مک‌سوئینی جایگاهی کانونی دارد) معکوس شده و نقطه عزیمت آن تغییر می‌کند، به طوری که ذیل نظریه امنیت سوژه‌مبنا، نقطه عزیمت تحلیل امنیتی، افزایش ظرفیت‌های نهادی به منظور تمهید تحقق‌بخشیدن به وجود سوژه انسانی و بسط سوژگی فردی و گروهی است.

الف) جایگاه انگاره^۱ امنیت سوژه‌مبنا در ادبیات امنیت

همانطور که پیش‌تر اشاره شد، طرح انگاره «امنیت سوژه‌مبنا»، مقدمه‌ای برای ارائه نظریه امنیت سوژه‌مبناست و پیش از ورود به اهم مدعیات نظری این انگاره جدید باید جایگاه آن را در ادبیات امنیت کاوید و در مقایسه با نظریه‌های سترگ امنیت نقاط اشتراک و افتراق آن را برشمرد. به طور کلی نظریه امنیت سوژه‌مبنا، سه نظریه را رقیب خود می‌داند. نخست نظریه کلاسیک امنیت، دوم نظریه اقتصادی امنیت و در آخر نظریه امنیت جامعوی. در ادامه می‌کوشیم به تلخیص امهات دعاوی نظریات یادشده را معرفی کنیم و وجوه اشتراک و افتراق آنها را با نظریه امنیت سوژه‌مبنا بکاویم.

۱. نظریه کلاسیک امنیت

نظریه کلاسیک امنیت را باید ذیل پارادایم سیاسی امنیت فهم کرد؛ اگر پارادایم سیاسی امنیت را به تعبیر هگلی روح زمانه‌ای خاص بدانیم، «امنیت ملی» تجسم نظری و «ملت- دولت» مدرن تجسد عملی آن روح است. مفهوم امنیت نیز در ابتدای عصر جدید و امدار دلالت‌های معاشناختی مفهوم امنیت ملی است. در همین رابطه مارتین استدلال می‌کند که امنیت ملی ناظر بر یک چارچوب سرزمین معین و روابط اجتماعی جاری در آن است. وی می‌گوید: «امنیت ملی زمانی وجود دارد یا امنیت ملی به وضعیتی گفته می‌شود که در آن ارزش‌های اساسی

۱. در برابر واژه «ایده» استفاده شده است. در این مقاله آگاهانه واژه انگاره از نظریه تفکیک شده است زیرا با توجه به مجال اندک این نوشتار امکان تشریح کامل نظریه مورد نظر وجود ندارد و در نتیجه به توضیح انگاره امنیت سوژه‌مبنا و همچنین بیان اصول بنیادین نظریه امنیت سوژه‌مبنا بسنده شده است.

جامعه (تمامیت ارضی، انسجام اجتماعی و رژیم سیاسی) از خطر (آسیب‌پذیری داخلی و تهدید خارجی) مصون باشد و در مسیر رشد و پیشرفت قرار داشته باشد» (مارتین، ۱۳۸۳: ۷۱). بی‌شک بدون ایجاد ترک در دیوار سخت امنیت کلاسیک، پیدایش صورت‌بندی جدید از مفهوم امنیت ممکن نبود. این ترک مقارن با گسست معرفت‌شناختی در پارادایم سیاسی امنیت بود. گسستی که دو رویه متفاوت اما به‌هم‌پیوسته داشت؛ یکی ناظر بر گسست در مبانی نظری امنیت کلاسیک یا به تعبیر دیگر پارادایم سیاسی امنیت و دیگری ناظر بر فروریزی ملزومات عینی برآمده از فرایندهای جهانی‌شدن که خودمختاری موجودیت‌های ملی را ممکن می‌کرد^۱. پارادایم کلاسیک امنیت که ما در اینجا از آن به پارادایم سیاسی یاد کرده‌ایم، به لحاظ روش‌شناختی و امدار مکاتب پوزیتیویستی و رئالیستی است. از این رو نقد روش‌شناختی مکتب انتقادی امنیت توانست در ادراک کلاسیک از امنیت خللی جدی وارد کند. در مقام وجوه اشتراک این نظریه با انگاره امنیت سوژه‌مبنا باید گفت هر دو این نظریه‌ها بر اهمیت دولت ملی در تضمین امنیت پایدار تأکید دارند. با این تفاوت که در نظریه سوژه‌مبنا مرجع امنیت سوژه‌های فردی و جمعی‌اند. در امنیت سوژه‌مبنا، حفظ تمامیت ملی از اهمیت بسزایی برخوردار است اما نه به مثابه هدف بلکه به مثابه ابزار؛ ابزاری که بدون آن نمی‌توان حقوق شهروندی را تضمین کرد و تداوم بخشید زیرا دولت-ملت همواره چارچوبی اساسی برای تعریف حقوق شهروندی بوده است و تجربه تاریخی حقوق شهروندی خارج از چارچوب دولت ملی همچنان وجود ندارد. از همین رو، ایجاد سستزی پایدار میان خاص‌گرایی‌های

۱. هرچند پدیده جهانی‌شدن همچنان با گسترش سرمایه‌داری در سطح جهان مرتبط است و برخی نیز فرایند دموکراسی‌سازی را یکی از وجوه اصلی آن می‌دانند (کیت‌نش، ۱۳۸۰: ۱۰).

فرهنگی و عام‌گرایی حقوقی به منظور تضمین ادغام اجتماعی و جلوگیری از فروپاشی مرزهای هویتی دولت- ملت می‌تواند تسهیل‌گر تحقق امنیت سوژه‌مبنا باشد.

۲. نظریه اقتصادی امنیت

این نظریه که می‌توان از آن با عنوان نظریه «تأمین اجتماعی» یاد کرد، ذیل پارادایم اقتصادی- اجتماعی طرح شد؛ پارادایمی که با سرعت گرفتن فرایند صنعتی شدن در اوایل قرن نوزدهم آغاز و تا ربع آخر قرن بیستم ادامه یافت. در این دوره، عباراتی نظیر طبقات اجتماعی و ثروت، بورژوازی و پرولتاریا، اتحادیه‌های تجاری، قشربندی و تحرک اجتماعی به واحدهای تحلیلی روزمره ما بدل شد (تورن، ۱۳۹۶: پانزده). این دوران را تقریباً می‌توان مقارن با آغاز قرن نوزدهم در اروپا دانست. زمانی که امنیت بیش از هر چیز معنای «تأمین اجتماعی»، به خود می‌گیرد. در واقع، دولت رفاه و اتخاذ سیاست‌های اجتماعی نیز پاسخی به همین تحول پارادایمی در مفهوم امنیت بود. این وضعیت نوپدید بیش از هر چیز «پرسش اجتماعی»^۱ قرن نوزدهمی را برمی‌کشید و در کانون دغدغه دولت‌های ملی قرار می‌داد. وجه اشتراک انگاره امنیت سوژه‌مبنا با نظریه اقتصادی امنیت در آن است که هر دو بر ضرورت استقلال اقتصادی

۱. در سال ۱۹۲۱، جان ای. رایان کتابی با عنوان رساله‌ای در باب پرسش اجتماعی (A Catechism of the Social Question) نگاشت. نخستین پرسش کتاب این بود: «منظور ما از پرسش اجتماعی چیست؟» پاسخ: «پرسشی که ناظر بر مسئله یا مشکلی است و پاسخی می‌طلبد. پرسش اجتماعی، پرسشی است که به جامعه یا یک گروه اجتماعی مربوط می‌شود. پرسش اجتماعی یعنی شرارت‌ها و مرارت‌هایی که گریبان‌گیر طبقات مزدبگیر شده است و اصلاح و علاجی درخور می‌طلبد». این مفهوم در قرن نوزدهم با صدایی رسا طنین‌انداز شده بود و بنیان‌های محافظه‌کارانه رژیم‌های نوپدید جمهوری خواه را به چالش می‌کشید و خبر از تحول در مطالبات اجتماعی می‌داد؛ مطالباتی که دست در دست تأمین اجتماعی داشت.

کنشگران اجتماعی تأکید به‌سزایی دارند. با این حال، در انگاره سوژه‌مبنا استقلال اقتصادی زیرمجموعه بسترهای کنش اجتماعی تعریف می‌شود در حالی که در نظریه اقتصادی امنیت، استقلال اجتماعی در میان دست‌راستی‌ها، مؤلفه‌ای از ثبات اجتماعی است و در میان دست‌چپی‌ها مؤلفه‌ای از مبارزه طبقاتی. در واقع، هدف غایی از تضمین استقلال اقتصادی، تأمین تعادل یا انقلاب در ساختار کلان اقتصادی است.

۳. نظریه امنیت جامعه‌ی

پیدایش مکتب کپنهاگ و طرح نظریه امنیت جامعه‌ی نتیجه مستقیم به‌وجود آمدن پارادایم فرهنگی است، زیرا یکی از وجوه ممیزه آن تمرکز بر هویت‌های فرهنگی در مقولات امنیتی است و این امری است که در پارادایم فرهنگی کانون دانش و کنش جمعی را به خود اختصاص می‌دهد. بوزان برای نخستین بار در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس به امنیت جامعه‌ی توجه کرد و آن را به عنوان یکی از ابعاد امنیت دولت در کنار بعد اقتصادی، نظامی، زیست‌محیطی و سیاسی مطرح کرد. با این حال، برخی صاحب‌نظران از جمله ویور، رویکرد پنج‌بعدی بوزان را نقد کردند و به مفهوم‌سازی نوینی از امنیت جامعه‌ی مبادرت ورزیدند. برای ویور، امنیت اجتماعی یا جامعه‌ی نسبت نزدیکی با مفهوم «هویت» دارد. جامعه، زمانی از امنیت اجتماعی برخوردار است که هویت آن مورد تهدید واقع نشود. منظور از تهدید هویت جامعه، تهدیدی است که بقای جامعه را با مشکل مواجه کند (Waever et al, 1993: 25). از نظر ویور امنیت مشتمل بر دو بعد امنیت ملی و امنیت جامعه‌ی است. امنیت ملی مستقیماً به دولت اشاره دارد اما امنیت جامعه‌ی تهدیداتی را در کانون توجه قرار می‌دهد که ناظر بر هویت

جامعه هستند. بدین معنا، اگر دولت را مرجع امنیت نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و محیطی تلقی کنیم، مرجع امنیت جامعوی، گروه‌های اجتماعی هستند. در واقع، نقطه پیوند مفهوم امنیت جامعوی با پارادایم فرهنگی نیز بیش از بوزان به ویور بازمی‌گردد. وی جسورانه بوزان را نقد می‌کند و بیان می‌دارد که به جای توسعه‌دادن مفهوم امنیت باید ماهیت آن را مورد بازشناسی قرار داد (Lipschutz, 2002: 1).

البته این بدان معنا نیست که بوزان مقولات هویتی را در مطالعات امنیت برجسته نکرده است. بوزان بر این باور است که اجتماعات برای مقوله هویت، اهمیت زیادی قائلند. وی چنین استدلال می‌کند که موجودیت «اجتماع» در گروهی آن دسته از باورها و رفتارهایی است که افراد را به عنوان اعضای آن جامعه خاص معرفی می‌کند و بازمی‌شناساند. بدین معنا اجتماع، درگیر هویت است و درگیر خودباوری گروه‌ها و افرادی که خود را اعضای آن می‌دانند (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۷). با این همه، ال ویور به طور عمده مقولات هویتی را در مرکز مطالعات امنیت‌پژوهی قرار می‌دهد در صورتی که بوزان آن را تنها قسمی از امنیت برمی‌شمرد. اهمیت این اختلاف نظر در آن است که هر یک از استدلال‌ات بیان‌شده می‌تواند به تولید، ارائه و تفسیر شاخص‌های متفاوتی از امنیت بیانجامد. بسته به اینکه مرجع امنیت چه باشد، شاخص‌ها نیز تغییر خواهد کرد. چنانچه مرجع امنیت، دولت در نظر گرفته شود، تهدیدات نظامی به مثابه منبع اصلی ناامنی تلقی شده و آمادگی نظامی نیز به نخستین ابزار تحقق امنیت بدل می‌شود. در این چارچوب آمادگی نظامی شرط حتمی برقراری امنیت است و شاخص‌های امنیت جامعوی بر این پایه تعریف می‌شود. اگر مرجع امنیت، جامعه باشد، تهدیدات هویتی، منبع اساسی ناامنی و پیوستگی و اتحاد میان اعضای جامعه نیز اولین ابزار تحقق

امنیت خواهد بود. آنچه به عنوان شاخص‌های امنیت جامعه‌ی مطرح می‌شود، مواردی هستند که هویت بارز جامعه را بیشتر از بقیه عناصر نشان می‌دهند (نویدنیا، ۱۳۸۲: ۸۱-۸۰). ماهیت فرهنگی نظریه‌ی امنیت جامعه‌ی موجب شد تا عنصر ذهنی امنیت بیش از عنصر عینی آن مورد توجه قرار گیرد و نظریه‌های دینی و باورهای ارزشی، جایگاهی کانونی در مطالعات امنیت جامعه‌ی بیابد. از این رو تأکید بر باورهای دینی، اجتماعی و فرهنگی به عنوان عنصری اساسی در حفظ و ارتقای انسجام اجتماعی و افزایش اعتماد عمومی - که عاملی تعیین‌کننده در سرمایه اجتماعی محسوب می‌شود - جایگاه مهمی در مطالعات امنیت اجتماعی می‌یابد. در این رابطه، وارن در بحث خود پیرامون رابطه اعتماد و دموکراسی (Warn, 2002) با اشاره به نقش اعتقادات مذهبی، باورهای دینی را یکی از منابع اصلی اعتماد می‌شمارد.

درواقع، تمامی ابعاد امنیت اجتماعی در کناکش با مقوله سرمایه اجتماعی هستند زیرا اعتماد، شبکه‌ها و هنجارها از عناصر اصلی در شکل‌گیری سرمایه اجتماعی بوده و فرسایش سرمایه‌های اجتماعی به بحران‌های اجتماعی - و بحران در امنیت اجتماعی - منجر می‌شود (Putnam, 1993: 6) همچنین تأکید بر امر ملی ناظر بر اهمیت زمینه تاریخی و جغرافیایی است؛ چراکه به گفته ویور «امکان ارائه تعریفی پیشینی از امنیت وجود ندارد. بنابراین مفهوم امنیت باید از حیث معنایی باز تصویر شود... و هر بازیگری بتواند با ساختار و ملاحظات [بومی‌اش] آن را بازسازی کند... گفتمان امنیتی اصولاً با مقتضیات بومی معنا و مفهوم می‌یابد» (Waever, 1999: 79-80).

وجه اشتراک نظریه امنیت جامعه‌ی با نظریه امنیت سوژه‌مبنا، در زمینه‌های فرهنگی آنهاست. به ویژه آنکه هر دو بر افراد و گروه‌های اجتماعی به مثابه کانون امر امنیتی تأکید می‌گذارند. افتراق این دو نظر که آنها را در تقابل با هم قرار می‌دهد، وجه جماعت‌گرایی نظریه امنیت جامعه‌ی

و تأکید آن بر نسبیّت‌گرایی و خاص‌گرایی‌های فرهنگی است. در حالی که امنیت سوژه‌مبنا با فرض گرفتن حقوق بنیادین عام، فروافتادن به دام خاص‌گرایی‌ها را بزرگترین تهدید پیش روی تاریخ‌مندی جوامع می‌داند و بر آن است تا هم‌نهادی پایدار میان هویت و حقوق برقرار کند.

ب) کاربریست روش تحلیل پارادایمی در مطالعه امنیت

در مقاله حاضر، بررسی تحلیل پارادایمی به مثابه یک روش پژوهش امری ضروری به نظر می‌رسد و به درک مناسبات نظری حاکم بر انگاره امنیت سوژه‌مبنا یاری می‌رساند. به ویژه آنکه ابزار روش‌شناختی نظریه امنیت سوژه‌مبنا، تحلیل پارادایمی است.

به طور کلی، کاربریست روش پارادایمی پیشینه‌ای قابل توجه دارد. به ویژه بحث بر سر این موضوع از زمان نگارش کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» اهمیتی دوچندان یافت و اندیشمندان مختلف در رشته‌های متفاوت عملی به بررسی سازوکارها و منطق درونی پارادایم‌ها از منظر تخصص علمی خود پرداختند. برای کوهن پارادایم ناظر بر مجموعه خودبسنده‌ای از باورها و پیش فرض‌ها است که به برسازی سامانی از جهان‌بینی‌ها و رفتارهای علمی می‌انجامد و محدود به منطق تحولات علمی است و عبارت است از «دستاوردهای مورد قبول قرارگرفته عمومی که در دوره‌ای از زمان مسائل نمونه و راه‌حل‌های آنها را برای جامعه‌ای از مشتغلان به علوم فراهم می‌آورد» (کوهن، ۱۳۶۹: ۱۲).

هر چند کوهن در وهله نخست با پیش‌کشیدن بحث چرخش‌های پارادایمی، تحول در علوم اثباتی را مورد توجه قرار می‌داد اما دستاوردهای علمی او به سرعت به حوزه دیگر علوم، به ویژه علوم انسانی تسری یافت و تفسیرهای کلان‌دامنه‌ای را از نقش و جایگاه تحلیل‌های

پارادایمی برانگیخت. علم سیاست نیز از این امر برکنار نماند و از منطبق تحول پارادایمی تأثیر پذیرفت. در این زمینه، توماس اسپریگنز و شلدون ولین با عنایت به رهیافت پارادایمی کوهن سعی نمودند تا تبیینی نوین از تحول در نظریه‌های سیاسی به دست دهند. در این زمینه، اسپریگنز کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» را مبتنی بر درک منطق درونی نظریه‌های سیاسی و برآمده از رویکرد پارادایمی کوهن ارزیابی می‌کند (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۳۸).

ولین نیز به همراه پوکاک و آیراز از الگوی پارادایمی کوهن برای تاریخ‌نگاری اندیشه سیاسی در غرب استفاده کردند (منوچهری، ۱۳۹۵: ۷-۶؛ به نقل از نوری، ۱۳۹۸: ۱۷). تورن نیز در «پارادایم جدید» الگویی پارادایمی ارائه و تحولات عصر جدید را زیر سه پارادایم کلان تقسیم بندی کرد: نخستین پارادایم، پارادایم سیاسی است و در آن نزاع کانونی پیرامون کسب حقوق سیاسی تکوین می‌یافت، امری که خود را در قامت نظریه شهروندی نمایان کرد (تورن، ۱۳۹۶: ۶۶-۶۵). دومین پارادایم، پارادایم اقتصادی- اجتماعی است؛ پارادایمی که با سرعت گرفتن فرایند صنعتی شدن در اوایل قرن نوزدهم آغاز و تا ربع آخر قرن بیستم ادامه یافت. در این دوره، عباراتی نظیر طبقات اجتماعی و ثروت، بورژوازی و پرولتاریا، اتحادیه‌های تجاری، قشربندی و تحرک اجتماعی به واحدهای تحلیلی روزمره ما بدل شد (تورن، ۱۳۹۶: پانزده). پارادایم سوم، پارادایم فرهنگی است. دوره مابین فروپاشی دیوار برلین تا وقایع یازده سپتامبر نوعی دوره حائل محسوب می‌شود که ناظر بر گسست از پارادایم اقتصادی- اجتماعی و پیوست به پارادایمی نوین است؛ این پارادایم ناظر بر گذار از زبان اجتماعی به زبان فرهنگی است. رفتار جمعی که پیش از این معطوف به بیرون و به دنبال غلبه بر طبیعت بود، جای خود را به رفتار جمعی می‌دهد که معطوف به درون بوده و روبه سوی خود و همه افرادی که در

درون آن می‌زیند، دارد. همچنین با مرکزیت‌زدایی از نظام اجتماعی به سود کنشگران فردی و جمعی مواجهیم؛ این دوره با مبارزه بر سر حقوق فرهنگی در پیوندی تنگاتنگ قرار دارد (تورن، ۱۳۹۶: بیست).

در ایران نیز به ویژه در دو دهه اخیر پژوهش‌های مختلفی درباره منطق درونی پارادایم‌ها و تأثیر آنها بر فهم نظریه‌های سیاسی صورت گرفته است. تاجیک کوشید تا تحول در علم سیاست را ذیل پارادایم «پساعملی» تعریف کند که با هفت مولفه پسارفتارگرایی، پساساخت‌گرایی، پسامدرنیسم، پسامارکسیسم، مطالعات فرهنگی، نشانه‌شناسی و تحلیل گفتمان شناخته می‌شود (تاجیک، ۱۳۸۹: ۵-۶؛ به نقل از پزشکی، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

به طور خاص در دهه اخیر، از دیدگاه‌های متنوعی به مباحث پارادایمی نظر شده است: برخی از مطالعات صورت گرفته ضمن توجه به اهمیت نگرش پارادایمی، بی‌توجهی به نحوه شکل‌گیری اجماع علمی را مورد انتقاد قرار دادند (صادقی، ۱۳۹۴: ۱۶۰). برخی دیگر بر پایه کاربست الگوی پارادایمی در صدد تبیین رابطه میان فرهنگ و اندیشه سیاسی برآمدند (بحرانی و علوی‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴۸)؛ برخی پژوهش‌ها نیز ضمن اشاره به ماهیت چرخش‌های پارادایمی از تأثیر آنها بر تحول در فهم جهان عینی و تغییر در باورهای عرفی سخن گفتند (شریف‌زاده و بدری، ۱۳۹۳: ۱۵۴).

همچنین از الگوی پارادایمی در حوزه امنیت پژوهی استفاده و در مواردی با توجه‌دادن به تحول در مناسبات اجتماعی عصر جهانی‌شدن بر بایستگی گذار در صورت‌بندی امنیت تأکید شده است (اقارب‌پرست، ۱۳۹۰: ۸۹). این تحول با معرفی نظریه نوپدید امنیت جامعه‌ی یا اجتماعی همراه بود و مطالعات قابل توجهی پیرامون آن صورت گرفت. در عرصه جهانی این نظریه با

نام مکتب کپنهاگ پیوند خورده است. مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی جریان مهمی محسوب می‌شود و نخستین سرچشمه‌های آن را می‌توان در کتاب مردم، دولتها و هراس از باری بوزان جستجو کرد که نخستین بار در سال ۱۹۸۳ انتشار یافت. این مکتب تمرکز و توجه خود را بر جنبه‌های اجتماعی مقوله امنیت قرار می‌دهد. نظریه‌پردازان اصلی این مکتب سه متفکر عمده هستند: باری بوزان، آل ویور و چپ دی وایلد. اغلب متفکران این مکتب در مؤسسه مطالعات صلح کپنهاگ همکاری داشته‌اند. اصطلاح «مکتب کپنهاگ» توسط بیل مک سوینی بسط داده شد که خود مهمترین منتقد این مکتب محسوب می‌شود (Mutimer, 2007: 60). در ایران نیز آثار مهمی درباره مفهوم نوپدید امنیت جامعه‌ای یا اجتماعی نگاشته شده است که از مهمترین آنها می‌توان به «درآمدی نظری بر امنیت جامعه‌ای (مفاهیم، مؤلفه‌ها و نظریه‌ها)» از قدیر نصری (۱۳۹۰) اشاره کرد. همچنین «فرهنگ توصیفی اصطلاحات امنیت» از فرزاد پورسعید (۱۳۹۱) از جمله آثاری است که در آن با رویکردی جامعه‌ای، اصطلاحات حوزه امنیت‌پژوهی مورد بررسی قرار گرفته است.

همانطور که پیش از این نیز اشاره شد، «امنیت جامعه‌ای» به لحاظ رویکردی با امنیت «سوژه‌مینا» همپوشانی‌هایی دارد زیرا مرجع امنیت را از ساختارهای سیاسی و اقتصادی به افراد و گروه‌های اجتماعی انتقال می‌دهد، اما در این رابطه زمینه‌مند و خاص‌گرایی عمل می‌کند؛ به این معنا که امنیت را در بستر نسبی‌گرایی رادیکال رها می‌کند و کمتر می‌تواند قواعدی عام و جهانشمول برای آن ارائه کند.

ج) امنیت سوژه‌مبنا: در مسیر نظریه‌ای جدید از امنیت

در این بخش ذیل بندهای جداگانه‌ای مهمترین اصول نظری امنیت سوژه‌مبنا معرفی می‌شود. ابتدا تعریفی از انگاره یادشده ارائه خواهد شد، سپس امنیت سوژه‌مبنا بر بستر پارادایم فرهنگی امنیت مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه قرائن جامعه‌شناختی تکوین انگاره امنیت سوژه‌مبنا بیان می‌شود و پس از معرفی مدرنیته متأخر به عنوان بستر ظهور امنیت سوژه‌مبنا، نشان داده خواهد شد که نزاع کانونی این دوره از بازتوزیع به بازشناسی تغییر کرده است. پس از آن ضمن معرفی خاستگاه فلسفی انگاره سوژه‌مبنا، سیر گذار از سیاست ساختار به سیاست سوژه و سازوکارهای تحول در کانون امر امنیتی بیان خواهد شد.

۱. تعریف امنیت سوژه‌مبنا

نوشتار حاضر می‌کوشد تعریفی جامع و مانع از «امنیت سوژه‌مبنا»^۱ ارائه کند؛ تعریفی که بر پایه آن بتوان مرزبندی‌های این نظریه را از نظریه‌های پیش از آن، آشکار و چارچوب نظری منسجمی از آن ارائه کرد. بنابر آنچه رفت، «امنیت سوژه‌مبنا» عبارت است از امنیتی‌سازی ظرفیت کنشگری اجتماعی به نحوی که تضمین پیش‌شرط‌های نهادی کنش فردی و جمعی مهمترین اولویت سیاستگذاری امنیتی را تشکیل دهد و بیشنیه‌سازی سطح «تاریخ‌مندی»^۲ و بسترسازی «تولید اجتماعی» به هدف غایی «امر امنیتی» بدل شود.

۱. این نوشتار در برابر عبارت امنیت سوژه‌مبنا، معادل subject-based security را قرار می‌دهد.

۲. به معنای امکان کنش جامعه بر خودش

۲. امنیت سوژه مبنا بر بستر پارادایم فرهنگی امنیت

گذار به پارادایم فرهنگی امنیت، نتیجه مستقیم ورود به مرحله‌ای جدید از مدرنیته یعنی مدرنیته متأخر است که افزون بر متحول کردن صورت‌بندی اجتماعی جوامع، مناسبات جدیدی را حاکم کرده است تا جایی که برخی اندیشمندان، دوره کنونی را مقارن با ورود به نوع جدیدی از جامعه می‌دانند. بر این اساس تورن از ورود به «جامعهٔ پسا صنعتی» (Touraine, 1971)، اینگلهارت از ورود به «جامعهٔ اطلاعاتی مصنوعی»^۱ (Inglehart, 2018: 201) و کاستلز از ورود به «جامعهٔ شبکه‌ای» (کاستلز، ۱۳۹۴) سخن می‌گویند. در دوره مدرنیته متأخر با توجه روزافزون به خاص-گرایی‌ها، نظریات نوینی دربارهٔ امنیت پدید آمد که از مهمترین آنها می‌توان نظریه امنیت جامعه‌ی را نام برد؛ نظریه‌ای که مبناى امنیت را بر اطمینان خاطر افراد و گروه‌های اجتماعی نسبت به حفظ هویت و ارزش‌های خود قرار می‌داد. در ادامه تلاش می‌شود تا پس از بررسی نسبت پارادایم فرهنگی با مدرنیتهٔ متأخر به چگونگی شکل‌گیری نظریه‌ای جدید از امنیت بر بستر این پارادایم نوپدید بپردازیم.

تورن در «برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم؟» مدرنیته را به سه دوره متقدم، میانی و متأخر تقسیم می‌کند. مدرنیته متقدم متکی به اصل وحدت‌بخش نظم بود و بر آن بود تا با از میان بردن خاص‌گرایی‌های فرهنگی، خرد عام را به اصلی یگانه برای ساختن جوامع بدل کند و نوعی عام‌گرایی جهان‌گستر را جایگزین خاص‌گرایی‌های منطقه‌ای، قومی و دینی نماید. انگاره «ملت-جامعه»^۲ یا «ملت-دولت» مبتنی بر قانون اساسی آفریده بزرگ دورهٔ مدرنیته متقدم بود. مدرن‌های قرن هفدهم و هجدهم به منظور سازش دادن عقل‌گرایی فاتح با فردگرایی‌ای که ریشه در جنبش اصلاحگری و نقد نهادهای مذهبی و سیاسی داشت، انگارهٔ حاکمیت عمومی را

1. Artificial Intel Society
2. Nation-Society

مطرح کردند؛ انگاره‌ای که با تقدم‌بخشیدن به انسان حقوقی بر انسان اجتماعی و با مقابل کردن حقوق طبیعی^۱ با حقوق وضعی^۲ موفق به ترکیب فردگرایی و عقل‌گرایی شد. انگاره‌ای که بالاترین تبلور آن را می‌توان در اعلامیه‌های آمریکایی و فرانسوی از حقوق انسان و شهروند مشاهده کرد. فردگرایی عام‌گرا به بنیان قلمرو سیاسی بدل شد و تنها قلمرو سیاسی به مثابه قلمرو آزادی می‌توانست بر نظامی اجتماعی که همچنان در چنبره منافع فردی، سنت‌ها، رجحان‌ها و عدم عقلانیت گرفتار آمده بود، حکمروا شود (تورن، ۱۳۹۸: ۳۸).

شکل‌گیری مفهوم «امنیت ملی» نیز مقارن همین دوره از مدرنیته بود. به این معنا که امنیت ملی، نخست به حفظ و حراست از امنیت ملت (به مثابه مجموعه شهروندان) تعبیر شد. هرچند بعدها و با گسترش اندیشه‌های جمهوری خواهانه درک ما از مفهوم امر ملی دستخوش دگرگونی شد و امنیت ملی بیشتر به امنیت «ملت- دولت» تعبیر شد.

به طور کلی، نقطه ثقل مباحث اجتماعی در مدرنیته متقدم، سیاست بود و با گذار از یک دوره مدرنیته به دوره دیگر، شاهد جابه‌جایی در نقطه ثقل مباحث اجتماعی هستیم. در دوره مدرنیته میانی (همانگونه که اشاره شد) «اقتصاد» به نقطه ثقل مباحث اجتماعی بدل شد و امنیت بیش از هر زمان معنایی اقتصادی به خود گرفت. اوج این امر را می‌توان در شکل‌گیری دولت‌های رفاه دید. با گذار از مدرنیته میانی، بحث از هویت‌ها در کانون مباحث اجتماعی قرار گرفته و در نتیجه مفهوم امنیت نیز دستخوش گسست معرفت‌شناختی شده و دلالت‌های نوینی به خود می‌گیرد. مفهوم شهروندی نیز معنای جدیدی به خود می‌گیرد. در واقع سیاست در دوره مدرنیته متقدم در پیوند با مفهوم شهروندی به معنای کلاسیک آن است اما در دوره مدرنیته متأخر مفهوم شهروندی کم‌رنگ‌تر شده و تمرکز بر سوژگی انسانی است.

-
1. Natural rights
 2. Positive rights

در مدرنیته متأخر جنبش‌های اجتماعی جدید، فرهنگ و هویت را در مرکزیت کنش جمعی قرار داده‌اند و نمونه این امر را می‌توان در جنبش زنان، جنبش حامیان محیط زیست، طرفداران حقوق حیوانات و سازمان‌های غیردولتی مشاهده کرد که همگی حوزه‌هایی خارج از قلمرو دولت مدرن را به وجود آورده‌اند. این شرایط جدید به فرهنگی شدن سیاست انجامیده است که در آن هویت نقش برجسته‌ای پیدا می‌کند و به یکی از عناصر اصلی در تعریف امنیت و ناامنی بدل می‌شود. دیگر فرد به معنای هابزی و لاکمی محور کار نیستند، بلکه گروه با شخصیت خاص و تمایز فرهنگی و نژادی و قومی مطرح می‌شود. با ظهور چالش‌های جدید فرهنگی و اهمیت یافتن اقوام، مهاجرت و پیامدهای فرهنگی آن، الگوی دولت ملت تضعیف شد و عمده ملاحظات امنیتی از سطح ملی به سطح فروملی انتقال می‌یابد. از همین روست که کنش گروه‌های یادشده به تعبیر اولریش بک در سطح «فروسیاست» قابل تعریف است، هرچند نتیجه کنش آنها در سطح «فراسیاسی» نمودار خواهد شد (Beck, Giddens & Scott, 1994: 193-194).

۳. قرائن جامعه‌شناختی تکوین انگاره امنیت سوژه‌مینا

واقعیت‌های اجتماعی نوینی مانند پیدایش جنبش‌های اجتماعی جدید، برآمدن سیاست هویت، توجه روزافزون بر حقوق فرهنگی، جایگزینی سیاست رهایی با سیاست زندگی، ظهور پدیده بازاندیشی، گذار به مدرنیته متأخر، نقد خرد عام در ساحت اندیشه سیاسی، برآمدن مکتب زیست‌بوم‌گرایی سیاسی و تحولات متعدد دیگر همگی بخش‌هایی از یک معماواره واحد هستند و آن تبدیل شدن سوژه به کانون منازعه اجتماعی است؛ منازعه‌ای که پیرامون «خود هویت‌یابی» صورت‌بندی می‌شود. از گذر این تحولات تجربه زیسته به کانون دانش و کنش سیاسی بازگشته است و بر ساخت جدیدی از «امر امنیتی» را ناگزیر ساخته‌اند.

۴. از بازتوزیع به بازشناسی؛ تحول در موضوع امر امنیتی

با گذار به جامعه پسا صنعتی، با جهش در انگاره مدرن مواجهیم و بیش از پیش ضرورت پیوند دادن امر خاص با امر عام را حس می‌کنیم (تورن، ۱۳۹۸: ۲۱۷-۲۱۹)، به طوری که خاص‌گرایی‌های فرهنگی جایگاهی کانونی می‌یابند و مسئله «بازشناسی» فرهنگی در مقایسه با «بازتوزیع» اقتصادی اهمیت بالاتری می‌یابد. این همان چیزی است که در مباحث نانسی فریزر و اکسل هونت پیرامون مقوله «بازشناسی» دیده می‌شود (Frazer & Honneth, 2003).

ذیل مناسبات جامعه‌شناسی سیاسی جدید، بعد فرهنگی زندگی جمعی اهمیت بسزایی می‌یابد و گستره و نفوذ آن سایر ابعاد زندگی جمعی را متأثر می‌سازد. همین امر موجب می‌شود تا ساحت امنیت بیشتر معنایی فرهنگی به خود بگیرد. در چنین شرایطی امنیت فرهنگی در کانون مطالعات امنیت قرار می‌گیرد. مهمترین عامل تقویت بعد فرهنگی، در گرفتن ستیز میان عام‌گرایی و خاص‌گرایی است. عام‌گرایی فرهنگی از یک سو سوار بر امواج جهانی شدن تمامی مرزها را در می‌نوردد و از دیگر سو خاص‌گرایی فرهنگی برای در امان ماندن از نفوذ فرهنگ غالب هر چه بیشتر حالت تدافعی به خود گرفته و به «جماعتی‌سازی» خود روی می‌آورد. البته در مورد اینکه جهانی شدن آیا به واقع به نابودی خاص‌گرایی‌ها می‌انجامد یا نه، بحث‌های بسیاری در گرفته است. در عرصه جهانی شدن بسیاری از نویسندگان ادعا می‌کنند که جریان اصلی جهانی شدن بیانگر سلطه عام‌گرایی و استحاله خاص‌گرایی است. به طور خاص، از نیمه قرن بیستم به این سو یورگن هابرماس از عام‌گرایی در مسائل سیاسی و فرهنگی دفاع کرده است. (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳).

نظریه همگنی نیز جهانی شدن را به عنوان هماهنگ شدن با یک فرهنگ استاندارد نشان می‌دهد. هماهنگی‌ای که همه جا را به نحوی یکسان نشان می‌دهد (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۱۹) و شاخص‌های

آن را در جهانگیر شدن زبان‌های اروپایی به ویژه انگلیسی، الگوهای پوششی، تغذیه و معماری، زندگی شهری و صنعتی و یک‌رشته ارزش‌ها و رهیافت‌های فرهنگی درباره آزادی فردی، حقوق بشر و سکولاریسم می‌داند (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۱). با این حال نظریه همگنی از نوعی کلی‌نگری رنج می‌برد و قادر به دیدن جزئیات نیست. این همان چیزی است که در تعبیر کنایه‌آمیز گارسیا کانکلینی مشاهده می‌شود: «مردم‌شناس پیاده به شهر می‌رود، جامعه‌شناس با اتومبیل و از طریق بزرگراه و تکنسین ارتباطات با هواپیما» (Canclini, 1995: 4). به هر رو در مناسبات برآمده از جامعه پسا صنعتی و همزمان با ظهور مدرنیته متأخر، شاهد توجه فزاینده به خاص‌گرایی‌های فرهنگی هستیم و این به معنای قرار گرفتن امر «بازشناسی» در کانون منازعه اجتماعی است. اگر بپذیریم که نزاع کانونی اجتماعی تعیین‌کننده منبع تهدید و در نتیجه ناامنی است، آن گاه باید نتیجه گرفت در بستر جامعوی جدید، موضوع امنیت و ناامنی پیرامون این مسئله کانونی باز صورت‌بندی می‌شود.

۵. انگاره سوژه مبنا در ساحت فلسفه و عرفان

امنیت سوژه مبنا یک وجه وجودگرایانه دارد؛ به این معنا که تحقق وجود انسانی را مهمترین غایت امر امنیتی می‌داند و وجود انسانی را در کانون فهم اجتماعی قرار می‌دهد. هرچند مفهوم امنیت سوژه مبنا پیش از این طرح نشده است اما وجه سوژه‌مبنایی این مفهوم، ریشه در نوعی وجودگرایی دارد که با فلسفه اگزیستانسیال همپوشان است. به طور کلی «مفاهیم» مرزهای جغرافیایی نمی‌شناسند، هرچند درون جغرافیایی تاریخ‌مند متولد می‌شوند. مفهوم «سوژه‌مبناگی» نیز از این قاعده برکنار نیست. شاید در نخستین نگاه به نظر برسد که این مفهوم برآمده از اندیشه‌ورزی و تجربه زیسته غربی باشد، اما گذشته از تقاطع تاریخی

میراث فکری غرب و شرق، کیست که نداند عصر جدید، عصر امتزاج افق‌هاست؟ به صرف در نظرآوردن مفهوم ازجاکنندگی گیدنز (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۳-۲۵)، درک این ادعا آسان می‌شود. در مورد مفهوم «سوژه‌مبناگی» افزون بر آنچه رفت، می‌توان خاستگاهی نیرومند در فلسفه و عرفان ایرانی-اسلامی مشاهده کرد. بنا بر جریانی نیرومند در حوزه‌های معرفتی یادشده، تحقق وجود انسانی به «غایت‌الغایات» زندگی اجتماعی بدل می‌شود و از تعاقب این اندیشه‌ورزی می‌توان سیاست سوژه‌مبنا و در آخر امنیت سوژه‌مبنا را نتیجه گرفت.

مفهوم «سوژه‌مبناگی» در برخی نحله‌های فلسفه و عرفان اسلامی جایگاهی انکارناپذیر دارد. به طور مشخص در فلسفه اسلامی می‌توان جریانی وجودگرا را مشاهده کرد. برای نمونه، فلسفه متعالیه صدرالمتألهین بر ارزش تکوینی انسان تمرکز می‌کند (گرجیان عربی و سالک، ۱۳۹۳: ۴۴۷) و از این رو اساساً فلسفه‌ای سوژه‌مبنا است که تحقق وجود انسانی را در کانون هستی‌شناسی خود قرار می‌دهد.

ملاصدرا سیر تکاملی انسان را در چارچوب حرکت جوهری تعریف می‌کند و انتخاب واژه جوهر نیز در اینجا حائز اهمیتی به‌سزاست، زیرا جوهر انسانی در برابر اعراض قرار می‌گیرند. این دوگانگی را می‌توان بر دوگانگی وجود و موجود که پیش از آن بدان اشاره کردیم، منطبق دانست. در حالی که جوهر ثابتند، اعراض متغیرند و همین تغییر عامل فسادپذیری آنهاست. صدرالمتألهین در توضیح حرکت جوهری از نظریه اتحاد عاقل و معقول بهره می‌گیرد. ملاصدرا بر این باور است که انسان پس از هبوط به عالم ماده از دار وحدت به دار کثرت وارد شده است و البته این حرکت افزون بر انسان‌ها شامل کلیت اشیا است زیرا برای ماده در هر آئی از آنات، صورتی بعد از صورت دیگر حادث می‌شود و بدین‌سان حرکت تکاملی در جوهر اشیا محقق می‌گردد (محمد شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۰۸). این همان چیزی است که مولوی نیز در پاره‌ای از اشعار خود بدان اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید:

«منبسط بودیم و یک جوهر همه/ بی سر و بی پا بدیم، آن سر همه

چون به صورت آمد آن نور سره/ شد عدد چون سایه‌های کنگره

کنگره ویران کنید از منجنیق/ تا رود فرق از میان این فریق» (مولانا، دفتر نخست، بخش ۳۳:

۲۳-۲۱)

در بازگشت به نظریه ملاصدرا، انسان با انجام رسالت‌های تکوینی و تشریحی خود، زمینه بازگشت به مرجع اصلی خویش را فراهم می‌کند. این مسیر فی حد ذاته می‌تواند ناظر بر بازگشت به خویشتن باشد. به طور کلی در اندیشه ملاصدرا عموم مردم از حرکت معنوی خود به سوی غایتی وجودی آگاهند اما در کیفیت و چگونگی این سیر وجود تفاوت دارند و در درجات نزدیکی و دوری به حضرت حق نیز مختلفند (صدرالمآلهین، ۱۳۶۳: ۲۰۹). نکته جالب توجه آنجاست که ملاصدرا حتی در حرکت به سوی وحدت، کثرت را به رسمیت می‌شناسد و آن را برآمده از تفاوت‌های مردمان می‌داند.

اگر در معنای تحقق وجود ملاصدرا نظر کنیم، خواهیم دید که به لحاظ ماهیتی این نوع از تحقق با فرایند سوژگی فردی مشابهت بسیاری دارد. شاید تفاوت اصلی این دو فرایند در این مهم باشد که در تحقق وجود صدرایی، فرد به سوی خدا حرکت می‌کند و این گونه خویشتن را محقق می‌کند اما سوژه مدرن در مسیر تکوین خود به سوی اهداف و آرمان‌های انسانی حرکت می‌کند؛ آرمان‌هایی که در پرتو آن آزادی، برابری و بهروزی محقق می‌شود. این اختلاف را از دو منظر می‌توان به مشاهده نشست. نخست آنکه می‌توان گفت فرایند سوژگی مدرن شکل سکولار شده سیر تکوینی و جوهری فرد مؤمن است و این گونه وجه اختلاف این دو مفهوم را برجسته کرد اما در دیگر سو چنانچه وجود الهی با امر حقیقی فهمیده شود و حقیقت در پیوند با آرمان‌هایی مانند آزادی، عدالت و برابری تعریف شود، آن‌گاه می‌توان بر اشتراک این دو مفهوم یعنی فرایند سوژگی و سیر جوهری تأکید گذارد. به طور کلی در علم سیر و سلوک عرفانی نیز

به همین سان تحقق وجود، بالاترین مرحله از سیروورت به شمار می‌آید و بنا بر تعریفی، حرکت از تعلق (علم الیقین) به تخلق (عین الیقین) و در نهایت به تحقق (عین الیقین) ناظر بر سلوک عرفانی است (همایی، ۱۳۸۴: ۶).

در عرفان مولوی نیز انسان به مثابه موجودی که اسمای الهی به او آموخته شده است، هدفی در خود تلقی می‌شود و تحقق وجود او بالاترین غایت آفرینش است: «بوالبشر کو علم الاسما بگست / صد هزاران علمش اندر هر رگست» (مولانا، بی تا: ۵۸). البته در فلسفه وجودگرایی ملاصدرا بحث بر سر تقدم وجود بر ماهیت است، اما در امنیت سوژه مبنا سخن از تحقق وجود است، نه تقدم وجود. اصل تقدم وجود بر ماهیت در فلسفه صدرایی هرچند بر پیش فرض تقدم وجود بنا شده است اما اصل تحقق وجود را در خود مکنون دارد. همین امر در رابطه با فلسفه اگزیستانسیالیسم سارتر و یاسپرس نیز صادق است، آنجا که انسان در مواجهه با ناتوانی برآمده از شرایط موجود به اصالت وجود بازمی‌گردد (کاپلستون، ۱۳۶۱: ۱۷۷-۱۷۸) تا شاید از رهگذر بازگشت به وجود، کاستی‌های موجود را برطرف کند و این‌گونه عینیت اجتماعی دستکاری شده را بار دیگر به ذهنیت سوژگی اصیل نزدیک کند.

هرچند که این فلاسفه سخنی درباره امنیت نگفته‌اند اما چنانچه تحقق وجود انسان را به هدفی برتر تعبیر کنیم، آنگاه رسالت جوامع بشری تمهید پیش شرط‌های لازم برای این امر خواهد بود و در پی آن امنیت نیز بستری برای فعلیت‌بخشی به این مهم قلمداد می‌شود. به بیان دیگر، با احاله بنیادهای فلسفی و عرفانی یادشده در باب «تحقق وجود» به ساحت اندیشه‌ورزی سیاسی، می‌توان انگاره امنیت سوژه مبنا را به لحاظ معرفت‌شناختی درک و تبیین کرد، هرچند نوشتار حاضر به اشاره‌ای کوتاه در این مورد بسنده می‌کند و توضیحات بیشتر را به مجالی مستقل وامی‌گذارد.

۶. از سیاست ساختار به سیاست سوژه: تحول در کانون امر امنیتی

اصطلاح «سیاست سوژه» را نخستین بار رابرت فریس به کار برد. او در مقاله‌ای با عنوان «به سوی سیاست سوژه‌های منفرد» می‌گوید جامعه‌شناسی باید شرایطی را ترسیم کند که به تولید دموکراتیک بیشترین و فعال‌ترین سوژه‌ها بیانجامد؛ شرایطی که دربرگیرنده «سیاست‌هایی برای سوژه‌ها» است (Fraisie, 1995: 551-564). آلن تورن در آثار مختلف خود این اصطلاح را تثویز کرده و از سوژه به مثابه کانونی‌ترین کنشگر در پیوند دادن هویت و تکنیک و در نتیجه کنترل تاریخ‌مندی جوامع نوپدید و دگرگونی شیوه‌های رفتار یاد کرد (تورن، ۱۳۹۹: ۲۹۴-۳۰۳). در مجموع می‌توان سه محور اصلی را برای تعریف «سیاست سوژه» برشمرد که عبارت است از گذار به سیاست زندگی، دموکراسی‌سازی و سوژه‌شدگی.

سیاست سوژه ناظر است بر جایابی سوژه انسانی در کانون کنش سیاسی به نحوی که هدف غایی تمامی سیاست‌ها فراهم‌آوردن بستری مناسب برای تحقق وجود سوژه و ابراز آن در سطح سازمان اجتماعی باشد. ظهور این سیاست منطبق بر رخداد‌های تاریخی است از جمله با مطالعه تحولات فردای دهه ۱۹۶۰ میلادی می‌توان فروریزی شتابان ساختارها و گفتمان‌های ایدئولوژیک مستقر و گسترش آرام و تدریجی زمینه‌های کنشگری اجتماعی را مشاهده کرد (تورن، ۱۴۰۰: ۴۵-۵۷). امری که نتیجه آن گذار از «سیاست رهایی» به «سیاست زندگی» به معنای گیدنزی و توجه روزافزون به سوژگی شخصی است. البته سیاست زندگی مستلزم سطحی از سیاست رهایی است به این معنا که بایسته آن رهایی از نظم متصلب سنت و همچنین نظام‌های سلسله‌مراتبی است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۹۹)، زیرا با وجود نظام سلسله‌مراتبی، تجدد در خود امری ممتنع خواهد بود.

به گفته لویی دومون جایگزین شدن «انسان سلسله‌مراتبی»^۱ با «انسان برابر»^۲ یکی از مهمترین مؤلفه‌های گذار به جهان مدرن است (Dumont, 1977).

انگاره دموکراسی‌سازی اصل دوم سیاست سوژه است. تورن بر آن است که در چارچوب سیاست سوژه «دموکراسی مستقیم» و «دموکراسی مشارکتی» که سوژه شخصی را به ابزاری برای هدفی بالاتر بدل می‌کرد، جای خود را به «دموکراسی نمایندگی» می‌دهد (تورن، ۱۳۹۸: ۳۸۱). بک، گیدنز و اسکات بسترهای سه‌گانه‌ای را برای گسترش دموکراسی معرفی می‌کنند که از جمله ناظر بر جایگزینی سلسله‌مراتب اداری با نظام‌های منعطف‌تر و مرکززدایی‌شده‌تر است. این امر موجب بازاندیشگی نهادی می‌شود و با تقویت اصل خودمختاری فرایندهای دموکراتیک را تسهیل می‌کند (Beck, Giddens & Scott, 1994: 193).

ناگفته پیداست که دموکراتیک‌سازی فزاینده حوزه عمومی سوژه را در کانون امر سیاسی جدید قرار می‌دهد و از خلال آن بازنمایی امر سیاسی دستخوش دگرگونی می‌شود. در اینجا است که محور سوم سیاست سوژه یعنی سوژه‌شدگی مطرح می‌شود. از نظر تورن «سوژه میل فردی به کنشگر بودن است. سوژه‌شدگی^۳ میل به فردشدگی است. فردشدگی فقط زمانی روی می‌دهد که خط اتصال محکمی بین جهان ابزارمندی و جهان هویت‌مندی وجود داشته باشد. اگر چنین خط اتصالی در میان نباشد، ما به مشغولیتی مقلدانه در جهان ابزارها فرو می‌رویم و در همان حال به درون جماعت‌ها عقب‌نشینی می‌کنیم، هرچند این دو جهان متناقض به نظر آید (تورن، ۱۳۹۸: ۱۱۷).

در واقع، سوژه چیزی بیش از نیاز به «فردشدگی» نیست. نیازی که نه تنها در خود، بلکه در دیگران نیز باید به رسمیت شناخته شود. این نیاز، نیازی خودبنیاد است و به هیچ مشروعیت

-
1. homo hierarchicus
 2. homo aequalis
 3. Subjectivation

بیرونی‌ای وابسته نیست. بنابراین، می‌توان آن را یک حق دانست. این «فردشدگی» هر آنچه وجودش را تهدید می‌کند، خواه بی‌عدالتی باشد یا هر آنچه را شر^۱ می‌شناسیم، حس می‌کند. خیر و شر را دیگر نه بر پایه منفعت یا وظیفه اجتماعی که بر پایه ابراز وجود فرد یا غیبت وجود او باید تعریف کرد؛ بر پایه بازشناسی یا نفی حق فرد برای داشتن یک زندگی منحصر به فرد، حق متفاوت بودن از دیگران و از همه مهم‌تر، حق خودسازگاری واقعی در عین تکثر تجارب و موقعیت‌ها. بنابراین، سوژه موجودیتی است که امکان ارتباط ما با خود و دیگران را فراهم می‌کند. تورن در این رابطه می‌نویسد: «بسیاری برای ارتباط ارزشی ازلی قائل هستند. برعکس، من فکر می‌کنم ارتباط با خویشتن تعیین‌کننده ارتباط با دیگران است. آنچه روابط اجتماعی را تعیین می‌کند، اصلی غیراجتماعی است. بدین معنا که با گذشت دورانی که امور اجتماعی را فقط با ارجاع به اصول اجتماعی می‌فهمیدیم، زمان آن رسیده تا «امر اجتماعی» را بر پایه اصلی «غیراجتماعی» بنا کنیم، این اصل غیراجتماعی اصل سوژگی است. باید امر اجتماعی و نقش فردی را بر مدار این اصل تعریف کنیم» (تورن، ۱۳۹۸: ۱۳۱).

گذار به سیاست سوژه ناظر بر جهش معرفت‌شناختی در مفهوم امنیت است. امنیت در وهله نخست مفهومی سیال، بسیط و کامل^۲ انتزاعی است. به این معنا که پیش از هر چیز ریشه در ذهنیت کنشگران اجتماعی و نظام دانش یا اپیستم^۳ مستقر دارد. نخستین مرحله از تعیین‌یابی مفهوم امنیت از خلال پاسخ به سه پرسش بنیادین ممکن می‌شود و هر نظریه از امنیت ناگزیر است به این سه پرسش اساسی پاسخ دهد: نخست اینکه امنیت چه چیزی یا چه کسی (کسانی) باید تضمین شود؟^۴ دوم آنکه امنیت در برابر چه چیزی یا چه کسانی باید تضمین شود؟^۵ و در

-
1. Evil
 2. Whose security?
 3. Security from what?

آخر اینکه امنیت آن چیز یا آن کس چگونه قابل تأمین است؟^۱ (نصری، ۱۳۹۰). با گذار به سیاست سوژه می‌توان از تولد انگاره نوین امنیت سخن گفت که ذیل آن پاسخ به پرسش‌های یادشده دستخوش دگرگونی می‌شود. بنا بر مناسبات اجتماعی منبعث از سیاست سوژه، انگاره «امنیت سوژه‌مبنا» پرسش‌های سه‌گانه بالا را به شرح زیر پاسخ می‌دهد:

امنیت چه کسی یا چه چیزی؟ امنیت کنشگری سوژه‌های فردی و جمعی در راستای تحقق خویشتن و تحول در ساختارهای مستقر.

امنیت در برابر چه چیزی؟ امنیت در برابر استبداد سیاسی، جبرگرایی اقتصادی و همگنی فرهنگی. امنیت با چه روش‌هایی؟ امنیت از طریق تضمین پیش‌شرط‌های نهادی که بسترساز کنش اجتماعی مولد هستند.

با تحول در پاسخ به پرسش‌های یادشده نقطه عزیمت انگاره امنیتی از ساختار به سوژه تغییر می‌کند و این تغییر بسترساز تحول در معانی و دلالت‌های مفهوم امنیت است.

نتیجه‌گیری

بنیادهای معرفت‌شناختی نظریه امنیت سوژه‌مبنا با به چالش کشیدن نظریه‌های ساختارمبنا از امنیت، تحقق وجود سوژه و تضمین پیش‌شرط‌های کنشگری اجتماعی را در کانون امنیت‌پژوهی قرار می‌دهد و با ارائه صورت‌بندی نوینی از امر امنیتی، ملاحظات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی جامعه‌شناسی سیاسی جدید را در ادبیات امنیت وارد می‌کند به نحوی که نظریه امنیت با جدیدترین تحولات نظری از جمله تولد سیاست سوژه، ظهور پارادایم فرهنگی، گذار به جامعه‌پساصنعتی، ورود به مدرنیته متأخر و ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید همسو شود و

از آسیب زمان‌پریشی تئوریک وارهد. نظریه یادشده با امنیتی‌سازی ظرفیت کنشگری اجتماعی، تضمین پیش‌شرط‌های نهادی کنش فردی و جمعی را به مهمترین اولویت سیاستگذاری امنیتی بدل می‌کند.

تاکنون تمامی نظریه‌های مدرن امنیت، نقطه عزیمت نظری خود را در نهادها یا ساختارهای کلان‌دامنه سیاسی یا اجتماعی قرار داده‌اند و امنیت را به مثابه فرایندی عمودی و از بالا به پایین تعریف کرده‌اند. امنیت سوژه‌مبنا نخستین نظریه‌ای است که نقطه عزیمت امنیت را در «تحقق وجود سوژه» قرار می‌دهد و امنیت ساختارها و نهادهای اجتماعی و سیاسی را تابعی از آن می‌داند. در این نظریه شاهد واژگون‌شدن چشم‌انداز امنیت هستیم. به نحوی که امنیت از جریانی «بالا به پایین» به جریانی «پایین به بالا» بدل می‌شود و در آن دموکراتیک‌سازی امر امنیتی در کانون سیاستگذاری امنیتی قرار می‌گیرد.

ناگفته پیداست که نظریه «امنیت سوژه‌مبنا» به بازنمایی متفاوتی از «امر امنیتی» می‌انجامد که در آن پیشینه‌سازی امکان سوژگی فردی و جمعی به نقطه عزیمت «امنیت‌اندیشی» بدل می‌شود و تأمین پیش‌شرط‌های نهادی کنشگری اجتماعی به اولویت نخست سیاستگذاری امنیتی بدل می‌شود. این پیش‌شرط‌های نهادی عبارتند از استقرار نهادهای دموکراتیک، تقویت جامعه مدنی، به رسمیت‌شناسی حقوق عام بشر، گسترش عدالت اجتماعی و دفاع از آزادی‌های بنیادین که می‌تواند پیونددهنده خاص‌گرایی‌های فرهنگی با عام‌گرایی‌های حقوقی باشد.

در امنیت سوژه‌مبنا، حفظ تمامیت ملی از اهمیت بسزایی برخوردار است اما نه به مثابه هدف بلکه به مثابه ابزار؛ ابزاری که بدون آن نمی‌توان حقوق شهروندی را تضمین کرد و تداوم بخشید. زیرا دولت-ملت همواره چارچوبی اساسی برای تعریف حقوق شهروندی بوده است و تجربه تاریخی حقوق شهروندی خارج از چارچوب دولت ملی همچنان وجود ندارد. از همین رو، ایجاد سنتزی پایدار میان خاص‌گرایی‌های فرهنگی و عام‌گرایی حقوقی به منظور تضمین ادغام

اجتماعی و جلوگیری از فروپاشی مرزهای هویتی دولت-ملت می‌تواند تسهیل‌گر تحقق امنیت سوژه‌مبنا باشد.

بنا بر مجموع استدلال‌ات یادشده می‌توان گفت «امنیت سوژه‌مبنا» عبارت است از امنیتی‌سازی ظرفیت‌های کنشگری انسانی به نحوی که تضمین پیش‌شرط‌های نهادی کنش فردی و جمعی به مهمترین اولویت در دستگاه سیاستگذاری امنیتی بدل شود و بیشینگی «تاریخ‌مندی» (به معنای امکان کنش جامعه بر خودش) و تولید اجتماعی معرف هدف‌غایی «امر امنیتی» باشد. در واقع «امر امنیتی» هدفی در خود نیست بلکه ابزاری برای تحقق اهدافی والاتر است. این استدلال نیز پیشینه‌ای کهن دارد. برای نمونه در قرن هجدهم مونتسکیو در روح القوانین می‌گوید: «آزادی سیاسی آرامشی است که از باور شهروندان به امنیت خود برمی‌آید؛ برای دست‌یافتن به این آزادی، حکومت باید چنان کند که شهروندان از یکدیگر نهراسند (مونتسکیو، ۱۳۸۹)». بر پایه این استدلال امنیت ابزاری است برای تحقق آرامشی اجتماعی که بسترساز آزادی سیاسی تلقی می‌شود. به همین سان و با منطقی مشابه می‌توان در دوران معاصر، امنیت را به ابزاری برای بیشینه‌سازی سطح کنش اجتماعی بدل کرد، هر چند این تحول در سطح انگاره‌ها ناظر بر تحولی رادیکال در مبادی و مبانی امر امنیتی است.

منابع

- اسپریگنز، توماس (۱۳۸۲)، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگاه.
- افتخاری، اصغر و قدیر نصری (۱۳۸۳) *روش و نظریه در امنیت پژوهی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اقارب پرست، محمدرضا (۱۳۹۰)، گذار پارادایمی امنیت: از مفهوم مضیق به مفهوم موسع، *ره‌آورد سیاسی*، سال هشتم، شماره ۳۳، ۸۹-۱۰۶.
- بحرانی، مرتضی و محسن علوی پور (۱۳۹۱)، پارادایم‌شناسی تعامل اندیشه سیاسی و فرهنگ، *فصلنامه تحقیقات فرهنگ*، دوره پنجم، شماره ۳، ۱۵۱-۱۲۷.
- بک، اولریش (۱۳۹۷)، *جامعه خطر*، ترجمه رضا فاضل و مهدی فرهمندزاد، تهران: نشر ثالث.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۸)، *جهانی‌شدن سیاست*، روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر تهران.
- پزشکی، محمد (۱۳۹۳)، پارادایم‌های علم: آیا علم سیاست دارای پارادایم می‌باشد؟، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال هفدهم، شماره ۶۷، ۱۰۹-۱۳۲.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۹۱)، *فرهنگ توصیفی اصطلاحات امنیت*، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تاملینسون، جان (۱۳۸۱)، *جهانی‌شدن و فرهنگ*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- تورن، آلن (۱۳۹۶)، *پارادایم جدید*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- تورن، آلن (۱۳۹۸)، *برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم؟*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: نشر ثالث.
- تورن، آلن (۱۳۹۹)، *دموکراسی چیست؟*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: نشر ثالث.

تورن، آلن (۱۴۰۰)، بازگشت کنش‌گر: نظریه اجتماعی در جامعه پسا صنعتی، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: نشر ثالث.

روزنا، جیمز و دیگران (۱۳۸۰)، ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل، گردآوری و ترجمه: علیرضا طیب. تهران: نشر نی.

شریف‌زاده، رحمان و پروین بدری (۱۳۹۳)، تغییر جهانی به مثابه تغییر ساختار مقوله‌بندی پارادایم‌ها، فلسفه علم، سال چهارم، شماره اول، ۱۳۹ - ۱۵۵.

شیهان، مایکل (۱۳۸۸)، امنیت بین‌الملل، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
صادقی، رضا (۱۳۹۴)، پیشرفت علم در پارادایم کوهن، فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت، شماره ۴۴، ۱۳۵-۱۵۰.

صادقی‌زاده، سلمان (۱۳۹۹)، «جامعه‌شناسی گذار به سیاست سوژه در عصر جهانی‌شدن؛ با نگاهی کوتاه به وضعیت ایران»، فصلنامه جامعه پژوهی فرهنگی، سال یازدهم، زمستان ۱۳۹۹ ریال شماره ۴ (پیاپی ۳۸)، ۹۳-۱۱۲.

صادقی‌زاده، سلمان (۱۳۹۹)، «گذار پارادایمی، بازآفرینی امر سیاسی و فهم گذارهای پیشاروی ایران»، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۱۵، شماره ۳، پیاپی ۵۹، تابستان ۱۳۹۹، ۱۱۷-۱۴۰.

صادقی‌زاده، سلمان (۱۴۰۰)، «تحول پارادایمی در معانی ودلالات‌های مفهوم امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۲۴، شماره ۹۱، بهار ۱۴۰۰، ۷-۳۰.

صدرالدین محمد شیرازی (۱۳۸۲)، الشواهد الربوبیه، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی.

صدرالمتألهین (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

قوام، سید عبدالعلی و محمد قیصری (۱۳۹۱)، ملی‌گرایی و دولت-ملت‌سازی در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۷۱، ۱۱-۲۳.

کاپلستون، فردریک (۱۳۶۱)، فلسفه معاصر؛ بررسی‌هایی در پوزیتویسم منطقی و اگزیزستانسیالیسم، ترجمه علی حلبی، بی‌جا.

کوهن، توماس (۱۳۶۹)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش.

کیت، نش (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی‌شدن، سیاست و قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.

کاستنلز، مانوئل (۱۳۹۴)، شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت، ترجمه مجتبی قلی‌پور. تهران: نشر مرکز.

گرجیان عربی، محمد مهدی و معصومه سادات سالک (۱۳۹۳)، امکان‌سنجی تطبیق انسان‌شناسی صدرایی و انسان در فلسفه‌های اگزیستانس (با تأکید بر اندیشه‌های یاسپرس و سارتر)، *نشریه فلسفه دین*، پاییز ۱۳۹۳، دوره یازدهم، شماره ۳: ۴۶۲-۴۲۹.

گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۶)، *جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت*، تهران: نشرنی.

گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.

مارتین، لینورجی (۱۳۸۳)، *چهره جدید امنیت درخاورمیانه*، ترجمه قدیر نصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مرکز مطالعات جامعه و امنیت (۱۳۹۵)، *سند مطالعات راهبردی امنیت اجتماعی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مک‌ایننتایر، السدیر (۱۳۹۸)، *در پی فضیلت: تحقیقی در نظریه اخلاقی*، ترجمه محمد علی شمالی و حمید شهریاری. تهران: سمت.

مونتسکیو، شارل (۱۳۸۹)، *روح القوانين*، ترجمه و نگارش: علی اکبر مهتدی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

نصری، قدیر (۱۳۹۰)، *درآمدی نظری بر امنیت جامعه‌ای (مفاهیم، مؤلفه‌ها و نظریه‌ها)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نوری، مختار (۱۳۹۸)، *سه تقریر رقیب دربارهٔ مدرنیته: خروج، اعتراض، وفاداری*، تهران: نشر قصیده سرا.

نویدنیان، منیژه (۱۳۸۲)، *درآمدی بر امنیت اجتماعی*، *مطالعات راهبردی*، سال ششم، شماره ۱۹.

هابرماس، یورگن (۱۳۸۴)، *جهانی‌شدن و آینده دموکراسی: منظومه پساملی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۴)، *دیوان کامل شمس تبریزی*، تهران: نشر جاویدان.

Beck, Ulrich, Giddens, Anthony and Lash, Scott (1994), **Reflexive Modernization: Politics, Tradition and Aesthetics in the Modern Social Order**, Cambridge: Polity Press.

Buzan, B., Wæver, O. and de Wilde, J. (1998). **Security: A New Framework for Analysis**. Boulder, CO: Lynne Rienner.

Buzan, Barry, (2005). **From World Society to Global Society**, New York: Palgrave.

- Frazer Nancy and Axel Honneth (2003), **Redistribution or Recognition?: A Political-Philosophical Exchange**. London, Verso.
- Garcia Canclini, N. John (1995) **Hybrid Cultures: Strategies for Entering and Leaving Modernity**. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Harrison, John (1994, August 1-5), Do You Suffer From Paradigm Paralysis? Retrieved from: <http://www.mnsu.edu/comdis/kuster/Infostuttering/Paradigmparalysis.html>
- Inglehart, R. (2018). **Cultural Evolution: People's Motivations are Changing, and Reshaping the World**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lipschutz (2002), "what is sustainability?" www.globalfootprints.org. Retrieved from <http://www.ciaonet.org/book/lipschutz/lipschutz13.html> (1 of 31) [8/11/2002 7:46:36 PM].
- Mcsweeney, Bill, (2007). "**Identity and Security: Buzan and The Copenhagen School**", pub in Buzan, Barry & Hansen, Lene (eds) *International Security*, London: Sage.
- Mutimer, D. (2007). **Critical Security Studies: A Schismatic History in Contemporary Security Studies**, A. Collins (eds.), Oxford: Oxford University Press.
- Payne, Michael (1999), **A Dictionary of Cultural and Critical Study**, London: Blackwell Publishers, 3rd ed.
- Putnam, R.D. (1993). **Making Democracy Work. Civic Traditions in Modern Italy**. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Robertson, R. (1992), *Globalization: Social Theory and Slobal Culture*. London: sage
- Touraine, A. (1971). *The Post-Industrial Society. Tomorrow's Social History: Classes, Conflicts and Culture in the Programmed Society*. New York: Random House.
- Touraine, Alain (1997), **What is Democracy?** translated by David Macey, Westview press.
- Waever, Ole, (1999). **Concepts of Security**, Copenhagen: University of Copenhagen.
- Waever, Ole, (2000). "**What is Security? The Securityness of Security**", in Hansen, B. (ed.) *European Security Identities*, Copenhagen: Copenhagen Political Studies Press.
- Waever, Ole, Barry Buzan, Morten Kelstrup-& Pierre Lamaitre (1993). **Identity, Migration and New Security Agenda in Europe**, London: Continuum
- Warn, Mark, (2002). "**Trust & Democracy**", Cambridge: Cambridge University Press.